

بررسی زبان‌شناختی قصاید بهار

* محمدرضا پهلوان‌نژاد

** علی‌رضا سزاوار

چکیده

بهار اولین کسی است که سبک‌شناسی را به صورت مدون و علمی در زمینه نثر نوشت و برای آن تعاریف علمی آورد. هرچند عمرش مجال نداد که در زمینه نظم نیز تحقیقاتش را دنبال کند، اما یادداشت‌هایی پراکنده داشت که بعدها جمع‌آوری شد. بهار در کتاب سبک‌شناسی به بخش زبانی بیش از دیگر مباحث پرداخته است. نهضت بازگشت از قدما بیش از همه در زبان آن‌ها بود و آثار کهنگی بخوبی در شعر آنان نمایان بود. از ویژگی‌های عمده قصاید بهار تتبع در زبان گذشته است و از همه لحاظ محتوا خصوصاً در مسایل سیاسی و اجتماعی کاملاً هماهنگ با جزئیات جامعه روز است. در این مقاله از سه دیدگاه زبان‌شناختی، قصاید بهار را بررسی نموده‌ایم گرچه در بسیاری از موارد مجبور شده‌ایم وارد حوزه پرپیچ و خم ادبیات فارسی شویم، این حوزه‌ها عبارت است از:

۱- حوزه آواشناسی

۲- حوزه ساخت‌واژی

۳- حوزه نحوی

در بخش آوایی به مختصات کلمات از قبیل تشدید، تخفیف، افزایش، کاهش و ابدال در واژه‌ها و موسیقی که در اثر هم‌نشینی لغات پدید می‌آید، پرداخته شده است. در بخش ساخت‌واژی استعمال لغات کهن با معانی تازه و قدیمی و غیره آورده شده است. مختصات نحوی به موضوع ساخت زبان‌ها در گذشته و کاربرد آن‌ها در شعر بهار و متمم‌ها و انواع «را» و غیره پرداخته است.

کلید واژه

بهار - قصیده - زبان‌شناسی - نحو.

* دانش‌یار دانش‌کده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد.

** دانش‌جوی کارشناسی ارشد زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد.

۱- مقدمه

نهضت بازگشت ادبی را نمی‌توان سبکی مستقل بشمار آورد و در واقع مروری بر اندیشه‌های پیشینیان است، اما دو دهه از شعر فارسی را شامل می‌شود. اصول نهضت بازگشت ایران از نظر فکر و زبان بازگشت به گذشته بود و زبان آن‌ها، زبانی تقلیدی است و رعایت ایجاز، فصاحت، تشبیهات تقلیدی و عقل‌گرایی از مختصات این دوره است. تقلید از شیوه گذشتگان از اوایل دوره صفویه خصوصاً در قصاید رایج شد و با سقوط صفویان و تصرف ایران توسط محمود افغان که ایران تجزیه شد و اوضاع ایران سراسر آشفته و پر آشوب گشت کم‌کم شعله‌های بازگشت ادبی در ایران شکل گرفت. قاجاریه بیش‌تر دوست‌دار اشعار مدحی بودند که در غالب قصیده سروده می‌شد و این امر مستلزم پیروی از سبک خراسانی بود و با شروع نهضت مشروطه شعر محتوای اجتماعی و سیاسی بخود گرفت و در نتیجه چون سبک هندی پاسخ‌گوی این نوع اشعار نبود، تنها راه باقی‌مانده، بازگشت به گذشته ایران خصوصاً سبک خراسانی بود. در این مقاله به دیدگاه زبان‌شناختی قصاید ملک‌الشعرای بهار، فرزند محمدکاظم صبوری، ملک‌الشعراء آستان‌قدس رضوی، یکی از سرآمدان بازگشت ادبی خواهیم پرداخت. او خود نیز اذعان داشت که به سبک خراسانی راغب بوده است و تتبع او از بزرگان گذشته فقط در حفظ حدود و قیود لفظی است و در بخش معانی و مضامین مبتکر است.

۲- پیشینه

۲-۱- زندگی‌نامه بهار

محمدتقی بهار ملقب به ملک‌الشعراء در دوازدهم ربیع‌الاول ۱۳۰۴ هـ ق در مشهد بدنیا آمد. پدرش ملک‌الشعراء محمد کاظم بود که این لقب پس از مرگ پدر به فرمان مظفرالدین شاه به بهار رسیده است. از محمدکاظم چهار فرزند بجای مانده‌اند. نخستین آن‌ها محمدتقی و دومین عذرا (ملک‌زاده) که در جوانی فوت نمود و سومین محمد ملک‌زاده که یاور برادر خویش بود و چهارمین موسی که کارمند مجلس شورای ملی بود.^۱

محمدتقی تا سن چهارده، پانزده سالگی در مکتب و مدرسه و نیز نزد پدرش به تکمیل معلومات ادبی خود پرداخت، اما در اوج شکوفایی ذهن و زبان، پدرش او را از پرداختن به ادبیات و شعر بر حذر داشت و دلیلش را تغییر اوضاع بعد از مرگ ناصرالدین

شاه به عهد مظفرالدین شاه می‌دانست، ولی وی بعد از مرگ پدر تحصیلاتش را در زمینه ادبیات و شعر ادامه داد و از محضر اساتیدی هم‌چون ادیب نیشابوری (معروف به ادیب اول) و سید علی خان درگزی بهره برد. زبان پهلوی و خط آرامی و زبان‌های فرس قدیمی را در محضر استاد مرحوم پروفیسور ارنست هرتسفلد آلمانی آموخت. در باب خصوصیات اخلاقی وی باید گفت:

اولاً مردی بود بی‌پروا و مقاوم و از گفتن و کردن آنچه به نظرش درست می‌آمد ابا نداشت. ثانیاً ایران را دوست داشت و در اندیشه اعتلا و آبادی آن بود. این دوستی سرسری و موسمی نبود، بلکه مبتنی بر معرفت به حال ایران بود. ثالثاً مردم بینوا و مستمند و نادان را از یاد نمی‌برد و در حق آنان دل‌سوزی می‌کرد. رابعاً در برابر اندیشه‌های نو و تحول‌زمان و پیشرفت‌های علم باز و پذیرنده بود و خامساً گرچه پیش‌تر عمر خود را در کشمکش و دغدغه و نابسامانی گذراند ولی زحمت‌کش و قانع بود.^۲

محمدتقی در عنفوان جوانی به درخواست پدر ازدواج کرد، اما پس از مدتی همسر و کودکی که بدنیا آمد فوت شدند. بهار در سال ۱۳۳۴ هـ ق دوباره ازدواج کرد.^۳

۲-۲- فعالیت‌های سیاسی بهار

یکی از جنبه‌های اختصاصی شعر بهار این است که در مورد مسایل سیاسی با زبانی کهن سخن می‌گفت. او از سن ۲۰ سالگی وارد امور سیاسی شد. زیرا در این روزها بین محمدعلی‌شاه و آزادی‌خواهان و مشروطه‌خواهان درگیری بود. بهار نیز در ولایت خود در صف انقلابیون بود که سال‌ها پیش با پیوستن به انجمن سعادت و انجمن سیاسی و اجتماعی که از جوانان روشن‌فکر آن شهر بود. تعلق خاطرش را به مشروطه خواهان اعلام کرده بود. وی مقالات سیاسی خود را که در آن حمایت و هواخواهیش را از حزب دموکرات بیان می‌کرد. در روزنامه نوبهار منتشر نمود و با دخالت کردن روسها در کشور مخالف بود بعد از توقیف نوبهار به سراغ روزنامه تازه بهار رفت، اما آن نیز توقیف شد و پس از آن دستگیر شد و به تهران فرستاده شد. بهار در جنگ متحدین و متفقین جانب آلمان را گرفته بود. بهار هم‌چنین در سال ۱۳۳۳ قمری در ازای خدمات ملی از طرف اهالی سرخس، درگز و کلات به نمایندگی دور سوم مجلس شورای ملی انتخاب گردید و به تهران رفت. وی در مجلس چهارم (۱۳۰۰ تا ۱۳۰۲ شمسی) از بجنورد و در مجلس پنجم (۱۳۰۲ تا ۱۳۰۴ شمسی) از کاشمر (ترشیز) و هم‌چنین در

دوره ششم مجلس (۱۳۰۵ تا ۱۳۰۷ شمسی) و دور پانزدهم (۱۳۲۴ تا ۱۳۲۶ شمسی) از تهران به نمایندگی مردم برگزیده شد. به هنگام تشکیل کابینه قوام السلطنه (۲۵ بهمن ۱۳۲۴ شمسی) بهار برای مدتی کوتاه نیز به عنوان وزیر فرهنگ معرفی شد. وی پس از آن به بجنورد تبعید می‌شود. بعد از کودتای ۱۲۹۹ شمسی و بقدرت رسیدن رضاخان، فعالیت‌های سیاسی را ادامه داد. بهار با رضاخان میانه‌ای خوب نداشت و حتی یک‌بار گروهی که به قصد جان او مأمور شده بودند، شخص دیگری را به نام واعظ قزوینی مدیر روزنامه نصیحت و رعد قزوین که ملبس به لباسی شبیه بهار و از لحاظ جسمی مثل او بود بقتل رساندند. بعد از تبعید به اصفهان و آزادیش با وساطت فروغی، به تصحیح متون و شعر و شاعری تا پایان عمر می‌پردازد.^۴

۲-۳- آغاز شاعری

نخستین شعر او این است:

به بیستون چو رسیدیم به عقربی دیدیم اگر غلط نکنم از لبخند فرهاد است^۵

او تنها شاعری است که سرسختیش به فرخی سیستانی و آزمودنش توسط محافل ادبی به دربار غزنه می‌ماند که در آنجا هم شاعران را مرتب می‌آزمودند و به بدبهبه‌سرایایی وامی‌داشتند. از زمان فوت پدرش به بعد بهار با سرودن اشعاری در بارگاه استان قدس به مدح حکام و پادشاه عصرش و رسیدن به مقام ملک‌الشعرایی که از پدر به پسر رسید، شعر مذهبی و مدحی می‌سرود تا زمانی که به تهران آمد و به فعالیت‌های سیاسی پرداخت و با سرودن اشعار مهیج سیاسی در روزنامه خراسان و غیره وارد عرصه سیاست شد و تا این که آخرین قصیده (جغد جنگ) را سرود و دفتر عمر شاعریش بسته شد.^۶

۲-۴- سبک و آثار بهار

از نظر وی شاعر کسی است که نقش مادی و اخلاقی داشته باشد. در این مورد

می‌نویسد:

«شاعر ملی باید اخلاقش از سایر هم‌وطنانش به‌تر باشد تا بتواند آنان را هدایت

بکند.»^۷

محمدتقی بهار خود بارها در آثارش اشاره نموده است که چون پدرش به سبک قدیم خراسانی (ترکستانی) شعر سروده است و به آن رغبت بیش‌تری نشان می‌داده است. ایشان نیز از پدر پیروی نموده و به مدت یکی دو سال تمام کتب نظم و نثر را از

چاپی تا خطی مطالعه نمود. ایشان بر تمام سبک‌ها و خصوصاً عراقی تسلط داشته است و حصر او در یک سبک مقدور نیست، چنان‌چه در برخی از ترکیب‌بندها و مسمط‌ها و مستزادهایش این مورد نمایان است.^۸

البته بنظر نگارنده سبک بهار به سبک خراسانی بسیار شبیه‌تر است. در مورد غالب‌های شعری بهار باید گفت که او در اکثر غالب‌ها طبع آزمایی نموده است که ما در این میان قصاید را بررسی می‌کنیم. اما برای این که نگاهی کوتاه بر سایر غالب‌هایی که تا کنون کار شده است داشته باشیم، باید گفت مثنوی‌های بهار بر هشت وزن است که مفصل‌ترین آن‌ها کارنامه بلخ است. مضامین آن خلقت جهان، در مذمت مخدرات و مسکرات، توصیف زندان‌ها و خواب دیدن سنایی است. در غزل سعی در تقلید از بزرگان داشت، اما مضامین نو از قبیل شکواییه‌ها و مسایل سیاسی و انتقادی در آن‌ها پیدا می‌شود. بهار انتقاد خود از اوضاع حاکم و نیز عقایدش را در غالب مستزاد بتصویر کشیده است. مثنوی، مستزادهایی از بهار است که از ابتکارات او بشمار می‌آید. مسمط‌هایش اگرچه در مقابل مستزادها و قصایدش در مرتبه بعدی قرار دارد اما افکار سیاسی و اجتماعی خود را در آن‌ها بخوبی بیان کرده است. در سرودن قطعات از لحاظ لفظ و هم معنی واقعیت جامعه را در نظر گرفته است. برخی از قطعات او ترجمه اشعار خارجی است و سرانجام محتوای تصنیفات تغزلی وی لطیف است در این مورد گرچه صاحب ابتکار نیست، اما شراره پرداختن به آن را در شعر این دوره می‌بینیم.^۹

۲-۵- نثر بهار

موفقیت او در نثر به پایه شعر نیست ولی به دلیل نوشتن کتاب سبک‌شناسی و مطالعه کتب قدیمی، گنجینه‌هایی از لغات ذهنی دارد و علاوه بر آن به دلیل سیاسی ناگزیر از بکارگیری لغات تازه است. بهار به نویسندگان و ادبا پیشنهاد می‌کند در سه بخش اصطلاحات، ترکیبات و جمله‌بندی به نوآوری در نثر بپردازند.^{۱۰}

۲-۶- خدمات مطبوعاتی بهار

وی علاوه بر انتشار مقالات سیاسی و قصایدش در روزنامه خراسان، در روزنامه‌های نوبهار در چهار نوبت مجزا به تاریخ‌های (۱۳۲۸ هـ ق، ۱۳۳۱ هـ ق، ۱۳۳۲ هـ ق، ۱۳۲۲ هـ ق)، تازه بهار (۱۳۲۹ هـ ق)، ایران (۱۳۳۳ هـ ق) و مهر ایران (۱۳۲۰ هـ ش) نیز قلم فرسایی می‌کرد.^{۱۱}

۳- تجزیه و تحلیل داده‌ها

۳-۱- قصیده و ویژگی‌های آن

با این تصور که خواننده این مقاله با قصیده کاملاً آشناست، فقط به ذکر این نکته بسنده می‌شود که صاحب‌المعجم در تعریف قصیده می‌گوید: «قصیده یکی از انواع شعر است و برخی آن‌را مهم‌ترین نوع شعر در زبان فارسی شمرده‌اند؛ به این جهت که عمده طبع آزمایی و پایه توانایی نیروی سخنرانی شاعر از نوع قصیده معلوم می‌شود که بتواند چهل یا پنجاه بیت یا بیش‌تر را در یک وزن و قافیه و در یک موضوع با رعایت نکات بلاقطع و باجزالت کلام استادانه از خود انشا کند.»^{۱۲}

۳-۲- ویژگی‌های قصاید بهار

سبک‌شناسان، آثار ادبی را از سه دیدگاه ادبی، فکری و زبانی بررسی می‌کنند. در سطح ادبی باید گفت مهم‌ترین شاه‌کار ادبی بهار که او را در عالم شعری مشهور ساخته است قصاید اوست. او قصایدش را به تبعیت از شاعران سبک خراسانی سروده است مثل شعر دماوندیه.^{۱۳}

وی از آخرین شاعران قصیده پرداز موفق بود که توانست غالب فراموش شده قصیده را به صلابت شاعران سبک خراسانی زنده کند. در سطح فکری و از لحاظ زمان سرودن، قصاید بهار شامل چهار دوره زمانی می‌شود: دوره اول بعد از مرگ پدرش و زمانی که ملک‌الشعرایی آستان‌قدس را دارا بود که در این دوره اکثر قصایدش در مدح شاهان و ایران و ائمه، خصوصاً امام رضا(ع) بود که در بارگاه رضوی سروده است.^{۱۴} دوره دوم اشعارش شعرهایی است که وی در این قصاید عقاید مبارزه خواهی و مشروطه طلبی و آزادی را بیان می‌کند. دوره سوم قصایدش را در زندان‌ها سروده است و شبیه به حبسیات مسعود سعد و خاقانی است که محتوای آن‌ها درد و رنج زندان و دوری از خانه و کاشانه است. آخرین دوره قصایدی است که در انزوای سیاسی و در دوران سخت بیماری و معالجه در داخل و خارج ایران، سروده است. محتوای این اشعار تجدد و ترقی خواهی و به قول خودش آرزوی خوبی برای ایران و پیش‌رفت علمی و فرهنگی به پایه اروپاست.^{۱۵}

۳-۳- سطوح زبان‌شناختی

۳-۳-۱- ویژگی‌های قصاید بهار از دیدگاه آواشناختی

به سطح آوایی می‌توان سطح موسیقایی متن نیز گفت که در اصل مطالعه و بررسی اصوات زبان است، ولی در ادب فارسی شامل آرایه‌های لفظی و قافیه و ردیف است. علاوه بر این موارد تلفظ لغات از قبیل الف اتلاق، انواع ابدال، تخفیف لغات و غیره را شامل می‌شود.

۳-۳-۱-۱- الف اطلاق

الف زایدی که در آخر اسم فعل و حرف می‌آید و در آثار دوره سامانی به فراوانی دیده می‌شود، اما در دوره غزنوی کم می‌شود و در فارسی به الف اشباع معروف است که در آخر مصراع‌ها می‌آید.^{۱۶}

نوبهار آمد و شد گیتی دیگر گونا
 باغ رنگین شد و از خیری و آذر یونا
 راه بستند به باغ اند گل‌های جوان
 جامه‌ها رنگین چون لشگر ناپلئون^{۱۷}

۳-۳-۱-۲- تغییر مصوت

از اختیارات شاعر است که شاعر می‌تواند مفردات کوتاه را بلند تلفظ کند و یا مفردات بلند را کوتاه تلفظ کند.^{۱۸}

الف) تبدیل مصوت کوتاه به مصوت بلند:

به آن اشباع حرکات نیز گفته می‌شود. در هجای اول بعضی از کلمات حرف «و» کتابت شده که ظاهراً نشانه «و» مجهول یا صیغه اشباع شده است و اکنون به جای آن مصوت مقصور (ضمه) ادا می‌شود.^{۱۹}

که از تدبیر پور «اوستادم»
 ببینی اندر او نعمای او فر^{۲۰}

(تبدیل مصوت کوتاه «اُ» به «او») [O⇒U]

مگر «فریشه» یاری کند و گرنه به دهر
 نبیند بایسته دیو خیل مردم بس^{۲۱}

(تبدیل مصوت کوتاه «ِ» به «ای») [e⇒i]

بالجمله سالی و شش ماه بر فزون
 کندر سوئیس لطف حقم «راهبر» رسید^{۲۲}

(تبدیل مصوت کوتاه «َ» به «اَ») [a⇒a]

ب) تغییر مصوت بلند به کوتاه:

آسمان بود بدان‌گونه که از سیم سپید	میخ‌ها کوفته باشد به «سیه» دیبایی ^{۲۳}
(تبدیل مصوت کوتاه «آ» به «ا») [a⇒a]	
خواستند «اهرمان» تا ز کمین‌گاه مرا	خون بریزند از این‌رو ره و بی‌راه ^{۲۴}
(تبدیل مصوت کوتاه «ای» به «ِ») [i⇒e]	
سوسن و زنبق با داشتن چند زبان	راست چو دانش‌مندان «خموشند» اکنون ^{۲۵}
(تبدیل مصوت کوتاه «او» به «ُ») [u⇒o]	

۳-۳-۱-۳-اسکان

الف) اسکان ضمیر

زدوده <u>سَمش</u> چون روئین مطلق	خم گردنش چون زرینه خنجر ^{۲۶}
ب) اسکان صامت در واژه	
ای فکر دگر هیچ ره مگر ای	وی وهم دگر به هیچ سوی مگذر
ای گوش دگر به هیچ ره مگر ای	وی دیده دگر به سوی کس منگر
ای دست عنان مکرمت درکش	وی پای طریق مردمی مسپیر ^{۲۷}

۳-۳-۱-۴- کوتاه سازی یا اختصار

حذف حرفی از کلمات است، مثلاً حذف حرف «الف» از آغاز کلمات که این «الف» را «الف» وصل نیز می‌گویند. این «الف» ابتدای کلمات و افعال در کتاب تاریخ سیستان محذوف است شاید این حذف‌ها ناشی از تصحیح این کتاب توسط شاعر باشد.^{۲۸}

جز مجلس ملی نزند بیخ «ستبداد»	افریشندگان قهر کنند اهریمن را ^{۲۹}
-------------------------------	---

۳-۳-۱-۵- تشدید مخفف

حروفی را که نیاز به تشدید نداشته‌اند مشدد می‌کردند.

غمگین دل من و «شکن» زلفش	گوئیست ربوده به چوگانش ^{۳۰}
--------------------------	--------------------------------------

۳-۳-۱-۶- ابدال صامت‌ها

در این حالت مصوت‌ها در یک واژه تحت شرایطی به هم تبدیل می‌شود.^{۳۱}

لرزنده و نالنده شاخک ببید	از باد «بزان» وز تگرگ منصب ^{۳۲}
---------------------------	--

(تبدیل «و» به «ب»)

۳-۳-۱-۷- سکته عروضی

در اوزان فارسی اگر به جای دو هجای کوتاه یک هجای بلند بدهند (اختیار تسکین) شعر دارای سکته می‌شود.^{۳۳}

من بند دهانت برگشایم و برگشایند بندم از بند^{۳۴}

۳-۳-۱-۸- تلفظ واو معدوله به صورت «فتحه»

مثل «خرد» که بر وزن «مرد» است، ولی در سبک خراسانی به صورت «خورد» بر وزن «مرد» تلفظ می‌شده است.

ملک پدر را ز عدل و داد کن آباد ای به تو ملک پدر بسنده و در «خور»^{۳۵}

۳-۳-۱-۹- آرایه‌های لفظی

الف) جناس:

آن است که گوینده یا نویسنده در سخن خود کلمات هم‌جنس بیاورد که در ظاهر به یک‌دیگر شبیه و در معنی مختلف باشد، البته ذکر این نکته لازم است که برخی علمای علم بیان به دو نوع جناس معتقدند: جناس تام و ناقص و کلیه جناس‌های غیر از تام را داخل در ناقص می‌دانند.^{۳۶}

ضرب درگاه رضا بنهاد از روی رضا با دل دانا و رأی روشن و بخت سعید^{۳۷}

ب) موازنه:

دومین صنعتی است که در قصاید بهار بسیار بچشم می‌خورد. نوعی از سجع است که قرینه‌های سجعی در طول مصراع‌ها می‌آید.^{۳۸}

بنمود جلوهای وز دانش فروخت مور بگشود چهره‌ای وز بینش گشود باب^{۳۹}

ج) ترصیع:

در اصطلاح بدیع آن است که در قرینه‌های نثر و نظم هر لفظی با قرینه خود در وزن و حرف روی مطابق باشد.^{۴۰}

دولتی دشمن ملتی، کشوری دشمن کشوری^{۴۱}

د) اشتقاق یا اقتضاب:

صنعت اشتقاق آن است که در نظم و یا نثر الفاظی را بیاورند که حروف آنان متجانس و به یک‌دیگر شبیه باشد و از یک ریشه مثل رسل و رسیل مشتق شده باشد؛ یا از یک ماده مشتق نباشد، اما حروف آن‌ها چندان نزدیک و شبیه باشد که در ظاهر توهم اشتقاق شود، از قبیل الفاظ آستان و آستین.^{۴۲}

حکمت ار می‌کرد فخر از روزگار بوعلی اینک آزار تو فخر روزگار است ای حکیم

روی صدرات از تو فزاید به مهر نور صد روز ارت از تو فرازد به چرخ بال^{۴۳}

(ه) قلب:

آوردن دو کلمه با هم که یکی وارونه دیگری باشد.^{۴۴}

رنج دست و دست رنج:

رنج دستم گر آسمان نزار آورد به دست رنجم صد گنج در کنار آورد^{۴۵}

(و) رد الصدر الی العجز:

کلمه‌ای که در صدر جمله است در انتها نیز بیاید.^{۴۶}

کشور آباد شد به نیروی ملت ملت منصور شد به یاری کشور^{۴۷}

(ز) طرد و عکس:

دو مثال وارونه یکدیگر می‌باشد.^{۴۸}

کرده بسی حرام، حلال کرده بسی حلال، حرام^{۴۹}

(ح) اعنات:

آن است که شاعر یا نویسنده به قصد آرایش کلام یا هنرنمایی، آوردن حرفی یا کلمه‌ای را ملتزم شود که در اصل لازم نباشد. مثلاً شاعر خود را با آوردن واژه‌های درست و شکست ملزم کرده است.^{۵۰}

بشکست گرم دست چه غم کار درست است کز ریز شکستم نه کف کار درست است

(ط) موشح:

آن است که در اول یا اواسط ابیات، حروف یا کلماتی مرتب بیاورند که چون آن‌ها را با یکدیگر جمع کنیم بیتی یا جمله‌ای که متضمن بیان مقصود باشد یا نام و لقب کسی بیرون آید آن نوع شعرها را موشح گویند.^{۵۱}

جمهوری ایران چه بود عزت احرار سردار سپه مایه - حیثیت احرار
نگ است - که ننگین شود این نیت احرار این صحبت اصلاح وطن نیست که جنگ است^{۵۲}

از این موشح یک غزل بدست آمده که اول آن چنین است:

جمهوری سردار سپه مایه ننگ است

این صحبت اصلاح وطن نیست که جنگ است^{۵۳}

(ی) واج آوایی:

تکرار یک واج (صامت یا مصوت) در کلمه‌های یک مصراع یا بیت است.^{۵۴}

تکرار صامت کوتاه «ک»

از کلاه و کفش و کسوت کاغذ و کلک و کتاب نیست کافی گر دو صد کاف دگر انشا کند^{۵۶}

۳-۳-۲- ویژگی‌های قصاید بهار از دیدگاه ساخت‌واژه‌ای همان‌طور که می‌دانید ساخت‌واژه در زبان‌شناسی شاخه‌ای است که به مطالعه ساختمان درونی واژه می‌پردازد و هم‌چنین فرآیندهای واژه‌سازی را در زبان بررسی می‌کند و واحدهای مورد مطالعه در این علم واژه و تک‌واژه است.
۳-۳-۲-۱- استعمال واژگان پهلوی:

این شواهد به‌دلیل این که تعداد آن‌ها کم است، چنین بنظر می‌رسد که شاعر قصد هنرنمایی داشته است و این تصاویر را پس از تعلیم زبان پهلوی سروده است.^{۵۷}
حرف (الف)

«با» به معنی «با» که در پهلویی (abag) آمده است.^{۵۸}
سپس نشست به کنکاش گاه با دلی شاد «با» سران و امیران امیر دین پرور^{۵۹}

ایدر: (این‌جا)
ز مدح سفلگان طبع مرا رنجی پدید آمد که نشناسد کز «ایدر» جز مدیح شاه درمانش^{۶۰}
حرف (ب)

بادرنگ: به فتح را و سکون نون و کاف فارسی نوعی از خیار باشد که خورند و ترنج را نیز گویند.^{۶۱}

چون تازه با درنگی سر برزده ز شاخ وز برگ گشته پنهان نیمی زبادرنگ^{۶۲}
بیغاره: بروزن گهواره به معنی به غرات که سرزنش و طعنه باشد.
بهاری آمد آرایش هزار بهشت بهاری آمد بیغاره هزار بهار^{۶۳}
و هم‌چنین در بخش ح دیوان بهار، ج ۱، ص ۲۷۸ نیز آمده است.

حرف (پ)
پژند: بر وزن کمند نوعی اسب از قصر است و آن گیاهی است خودروی و خوش‌بوی مانند اسفناج که داخل آتش کنند.

چند باید چون ستوران روز و شب جان شیرین صرف سکبا و پژند^{۶۴}
حرف (ت)

تنگ: دره کوه (برهان قاطع)
توگفتی بنازند از آن تنگ سخت که خیبر بود نامش اندر زمن^{۶۵}

حرف (ج)

جرثومه: چرک و فساد (لغت نامه ده‌خدا)
جرثومه که خایش در لقمه در آید و اندر عمل هضم پدید آرد نقصان^{۶۶}

حرف (ک)

کمیسری: [komiser] (فران commissaire) مأمور ویژه، نماینده مخصوص.^{۶۷}
مزدشان را کمیسری خورده است چاره شان انتحار می‌بینم^{۶۸}

۳-۲-۳-۳- واژگان فارسی قدیمی نیمه مستعمل
این واژه‌ها با وجود این‌که پیشینه تاریخی دارد، اما چندان استعمال نمی‌شود و در اشعار معاصر وجود دارد و واژه‌های مرده بشمار نمی‌آید.

حرب

حرب است زندگانی و اصحابش خون خورده خوی کرده به خون خواری^{۶۹}

پار

ما پار ز فروردین جز بند ندیدیم وان بند بپایید به ما تا مه اسفند^{۷۰}

۳-۲-۳-۳- قرض‌گیری

شامل واژه‌هایی است که سوای لغات عربی تعدادی ترکی و اروپایی که برخی از آن‌ها در زمان بهار به دلایل شروع روزنامه نگاری، سفر دانش‌جویان به اروپا، ترجمه کتب خارجی، تحولات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی موسوم گردید، این واژه‌ها انگلیسی، ترکی و فرانسوی است و برای مردم این لغات بدان حد مرسوم شده بود که گویی اصل آن‌ها نیز فارسی بوده است.

آژان

پاسبان،^{۷۱}

نگذارند که ختم من گیرند متفرق کنند به زور آژان^{۷۲}

۳-۲-۳-۴- واژگان در معانی خاص

آب: آبرو

خوات بر باد همی دارم این خاک، ولی آب خود برد و بخود خیره بر افروخت شرر^{۷۳}

۳-۲-۳-۵- کثرت واژه بست

پسوند «ک» برای تحبیب، تصغیر، تقلیل و غیره در متون گذشته، خصوصاً در شعر، کاربرد زیاد داشته و در بیش‌تر اشعار سبک خراسانی نمایان است.

ترسم شبتابک از آن تابش خود بیم کند که نبتواند بودن به یکی جای مقیم^{۷۴}

۳-۳-۲-۶- افزودن صامت به واژگان

هم اکنون در لهجه سیستانی‌ها «الف» در برخی لغات وجود دارد. کلماتی چون اشکم، اشتر و آفریدون در زبان پهلوی به همین شیوه آورده شده است.^{۷۵}
گهی آفریدن نبشته بر اورنگ شهی کاوه استاده بدستی قارن^{۷۶}

۳-۳-۲-۷- استفاده از معلومات شاعر

این موارد شامل دانستن زبان پهلوی است که بهار بخوبی آن را می‌دانست. آشنایی با سبک شاعران پیشین و دلیل انتخاب سبک خراسانی، آشنایی با تاریخ و سایر علوم، اشاره به آیات و احادیث، اشاره به داستان جم و قصر سلیمان می‌شود که در تمام قصاید بهار کاربرد داشته و با مثال‌های فراوان موجود است.

۳-۳-۳- ویژگی‌های قصاید بهار از دیدگاه نحوی

این بخش در مورد ویژگی‌های نحوی جملات و ساختن گروه‌های اسمی است.

۳-۳-۳-۱- بکاربردن (این) :

قبل از صفات (این) می‌آورند و بعد از صفت مختار بودند که «ی» نکرده بیاورند یا نیاورند.^{۷۷}

بهار در این مورد چندان پافشاری نکرده است و جز چند مورد بیش‌تر در قصایدش یافت نمی‌شود.

گدایان بمیرند این سفله مردم که در پشت زین پادشاهی برآید^{۷۸}

۳-۳-۳-۲- آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم: در حال حاضر برای یک متمم فقط یک حرف اضافه و آن هم قبل از اسم آورده می‌شود، اما در گذشته یک حرف اضافه قبل از اسم و یکی بعد از آن آورده می‌شد.

به... اندرون

در دشت هم‌چنان که به دشت اندرون گوزن در آب آن‌چنان که به «آب اندرون» زهنگ^{۷۹}

۳-۳-۳-۳- ندا

بکاربردن حروف ندا از قبیل «ایا» و «الف» و غیره در اشعار است، به عنوان مثال:
ایا به رادی چون تو یکی نه در گیتی ایا به مردی چون تو یکی نه در کیهان^{۸۰}

(بکاربردن حرف ندا «ایا»)

شاه کنون شهنشاه، ملک ملک پرورا ای از ملوک کرده تو را ایزد اختیار^{۸۱}

۳-۳-۳-۴- ضمیر

استفاده از ضمائر متصل فاعلی در برخی صیغه‌های فعل ماضی یا اتصال ضمیر به حروف ربط و یا چسبیدن آن به فعل از ویژگی‌های نحوی شعر بهار است.

کش: که او

ای گل، ز بهار تو کش خزان کرد جور دی و بهمن خبر ندادی^{۸۲}
(آوردن ضمیر «ش» فاعلی در سوم شخص مفرد فعل ماضی)

گرش: اگر او

گرش نیکو بنگری تو گویی دریاست پر ز در شاهوار و لؤلؤ مکنون^{۸۳}
(اتصال ضمیر به حروف ربط)

داداش: او را داد

نتوان دادش به چرخ نسبت تا هست نسبت او با ولی ایزد بی‌چون^{۸۴}
(چسبیدن ضمیر متصل مفعولی به فعل)

گفتش: به او گفت

چون در فراق او دل یک ملک شد نژند فرملک تعالی گفتش علی تعال^{۸۵}
(چسبیدن ضمیر به فعل در نقش متمم)

خاکش بر سر: خاک بر سرش

بر سر و بر افسر تو خاک فرو بیخت این فلک باژگون که خاکش بر سر^{۸۶}
(جابه‌جایی ضمیر یا رقص ضمیر با جهش ضمیر (اتصال ضمیر به اسم))

رفتمان از یاد: از یادمان رفت

خواندن اسناد شرکت رفتمان از یاد لیک از نماز و ذکر، جن را مات و حیران ساختیم^{۸۷}
(ضمیر به جای اسم به فعل متصل می‌شود)

۳-۳-۵- قید

استعمال قیودی برخلاف کاربرد امروز از جمله: صعب، سخت، نیک به جای بسیار و فراوان و خیلی که امروز مرسوم است.

- سخت: زور، سریع و خیلی
سخت بشتاب ای بر عزم تو گردون بی‌شتاب
راه بسیار ای بر خرم تو سهلان رهسپار^{۸۸}
- ۳-۳-۳-۳-۶- بکاربردن انواع «را»
حکیمی مرا گفت کین چرخ و انجم
بود جسم گردنده باستانی^{۸۹}
- (بکاربردن «را» به معنی حرف اضافه: را به معنی «به» متممی)
عنصری محمود را زین سان مدیح آورد و گفت
تا همی جولان زلفش گرد لالستان بود^{۹۰}
- (بکاربردن «را» به معنی برای یا «رای مالکیت»)
این مدح را زجنس دگر مدح را مگیر
کین را پدر عقیده و اخلاص مادر است^{۹۱}
- (بکاربردن «را» به معنی کسره یا «فک اضافه»)
۳-۳-۳-۷- بکاربردن «مر» در مفعول صریح و غیرصریح
خدایگان رسولان، رسول بار خدای
که مر خدایش بستوده از نکوسیرتی^{۹۲}
- («مر» همراه مفعول)
بزرگ حجت یزدان، علی ابن موسی
که سوی یزدان مر خلق راست راه نما^{۹۳}
- («مر» همراه با «را» فک اضافه)
گفتم مدح تو با طریقی مطبوع
مر همه را نیست این طریقه میسر^{۹۴}
- («مر» همراه با «را» حرف اضافه)
۳-۳-۳-۸- جابه‌جایی صفت و موصوف
جای موصوف و صفت عوض می‌شود، البته در متون کهن و نثر نیز این
جابه‌جایی وجود دارد. در برخی موارد پس از این‌جا به اسمی که بعد از موصوف می‌آید
«ی» اضافه می‌شد.^{۹۵}
- ای آفتاب گردون تاری شو و متاب
کز برج دین بتافت یکی روشن آفتاب^{۹۶}
- ۳-۳-۳-۹- ساخت صفت تفصیلی و عالی
داد و دهش گر بنا نهند به کشور
«به» که حصاری کنند ز آهن و پولاد^{۹۷}

(صفت تفصیلی)

- خازن او است «بهین» رخت عمادالدوله
اشرف السلطنه عزت ملک نیک اختر^{۹۸}

(صفت عالی)

- ۳-۳-۱۰- آوردن «و» عطف در آغاز بیت یا در آغاز مصراع دوم
 ۳-۳-۱۱- صرف افعال بایستن و شایستن
 ۳-۳-۱۲- آوردن «به» در آغاز افعال برای تأکید در فعل نهی و نفی
 ۳-۳-۱۳- جمع بستن کلمات (اسم معنی)
 ۳-۳-۱۴- فاصله افتادن بین «همی» و فعل
 ۳-۳-۱۵- استعمال «ب» تأکید در آغاز افعال
 ۳-۳-۱۶- کاربرد صورت قدیمی ماضی نقلی
 ۳-۳-۱۷- کاربرد قدیمی ماضی استمراری
 ۳-۳-۱۸- مضارع اخباری
 ۳-۳-۱۹- فعل دعایی
- ۹۹ و افلاک در نوشت الی منتهی الجناب
 ۱۰۰ عشق بازی را «بباید» پاک بازی
 ۱۰۱ که «به» نتواند بودن به یک جای مقیم
 ۱۰۲ سی صد که قارم خبر نداری
 ۱۰۳ هیچ نشناختم آیا مه نو هست کدام
 ۱۰۴ «بنهفته» تن به جامه درباری
 ساخت ماضی به این شکل است: بن ماضی + صرف فعل
 ۱۰۵ ملک نوح است، کشتی مرکب و تیغ است طوفانش
 ۱۰۶ پهلوی ملک فر بی و بازوی دین قوی
 ۱۰۷ بو که «رهد» در نفس آخری
 ۱۰۸ دل شاد «زیاد» و آنکه به عدل آمده رهبر

۳-۳-۳-۲۰- ساخت فعل امر

بن مضارع بدون «ب»:

«شو» منفجر ای دل زمانه و آن آتش خود نهفته میسند^{۱۰۹}

«ب» + بن مضارع:

همچو مهر از آسمان دولت خسرو «بتاب»

همچو ابر اندر زمین ملکت سلطان «ببار»^{۱۱۰}

«می» + بن مضارع:

گر دگر بار این چنین بیرون شود آن دلربای

خود یقین «می‌دان» که اوضاع جهان دیگر کند^{۱۱۱}

پیش‌وند + فعل مضارع در افعال پیش‌وندی:

آب ازو «برمگیر» گرش بیاید

شاخ برومند و برگ خرم و اخضر^{۱۱۲}

۳-۳-۳-۲۱- فعل نفی

من که «نه» این چنین بدم بهر چه این چنین شدم من چه کسم خدای را کین «نه» منم دریغ من^{۱۱۳}

۳-۳-۳-۲۲- بکار بردن فعل «شد» به معنی «رفت»

از سر بگذر تا که نغالی ز غمت «شد» بر سر این نکته که بسیار درست است^{۱۱۴}

۳-۳-۳-۲۳- دوگان سازی

گه برون آید چو آدم گه برون آید چو چرخ گه چو ابراهیم و گه چون موسی عمران بود^{۱۱۵}

(تکرار جمله)

به تخت ملک هزاران هزار سال بمان به سوی بخت هزاران هزار بچم^{۱۱۶}

نتیجه‌گیری

در قصاید بهار آهنگ کلام قدما طنین‌انداز است. هم شیرینی و سادگی بیان فرخی در قصیده‌های اوست و هم شکوه و استواری زبان و سرزندگی و شادابی اندیشه بخردانه رودکی. در توصیف‌ها و خمریات او روح کلام و پیام منوچهری و خیام موج می‌زند، در عین حال او را نمی‌توان از لحن حماسی و سرشار از عطوفت وطنی و زبانی فردوسی غافل دانست.

بهار در غالب تصانیف - همان که عارف قزوینی بدان نام بردار شده است - نیز طبع آزمایی کرد. برخی از تصنیف‌های او همانند مرغ سحر ناله سر کن از قبول خاطر و لطف خداداد برخوردار گردیده است.

وطن و آزادی در شعر او نمایان است. احاطه او بر تاریخ و فرهنگ ایران عشق وی را به ایران کهن بیش‌تر کرده است، عشقی که در سراسر دیوان او بچشم می‌خورد. همین عشق از زمانی که استبداد حاکم درهای سیاست را به روی او می‌بندد، انگیزه‌ای می‌شود برای تحقیق و پژوهش در ادب و فرهنگ و آموختن زبان پهلوی به منظور جست‌وجو در زوایای تاریخ گذشته. شعر بهار به لحاظ مراعات اسلوب‌های سنتی و ملاک‌ها و موازین تاریخ پذیرفته سخن پارسی و هم‌چنین لحن فخیم و استوار خود توانسته است نظر دشوارپسندان کلاسیک را تأمین کند و از جهت نزدیک شدن به نیازهای فرهنگی و عاطفی روز و تازه جویی‌ها و نوگرایی عموم پسند در عین حال دایره کار خود را از چهارچوب خواص اهل نظر فراتر برده است. در پایان می‌توان چنین گفت که بهار آخرین قصیده‌پرداز موفق شعر فارسی است که در طی این مسیر تکامل، موفق‌ترین و آخرین شاعر سبک خراسانی با رعایت همان زبان در قصیده‌سرایی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. شریفی، ۱۱، ۱۳۸۱.
۲. گلبن، محمد، ۱۳۸۰، ۱۲۰.
۳. بهار، پروانه، ۱۳۸۲، ۳۰.
۴. بهار، محمدتقی، ۱۳۷۵، ج ۲، ۲۷.
۵. بهار، محمدتقی، ۲۴، ۱۳۸۰.
۶. محمدی، حسنعلی، ۱۳۷۹، ۱۳۷ و ۱۳۸.
۷. گلبن، محمد، ۱۳۸۰، ج ۱، ۱۳.
۸. گلبن، محمد، ۱۳۸۰، ۵۴.
۹. عرفانی، عبدالحمید، ۱۳۲۵، ۱۹۰ تا ۱۹۱.
۱۰. دهقانی، محمد، ۱۳۸۰، ۱۶۹ تا ۱۷۱.
۱۱. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۳، ۱۲۴.
۱۲. شمس غیث رازی، المعجم فی المعاییر اشعار العجم، ۱۳۳۸، ۳۰۹.
۱۳. دیوان بهار، ج ۱، ص ۳۵۳.
۱۴. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۲۷، ۱۳۷۵.
۱۵. موتمن، زین العابدین، ۱۳۵۵، ۲۷.
۱۶. شمیسا، سیروس، ۱۳۷۱، ۱۸۷.
۱۷. دیوان بهار، ج ۱، صص ۴۵۸ و ۴۵۹.
۱۸. ناتل خانلری، پرویز، ۳۰، ۱۳۷۸.
۱۹. ناتل خانلری، پرویز، ۳۲، ۱۳۷۸.
۲۰. دیوان بهار، ج ۱، ص ۲۷۷.
۲۱. دیوان بهار، ج ۱، ص ۵۴۹.
۲۲. دیوان بهار، ج ۱، ص ۶۸۷.
۲۳. دیوان بهار، ج ۱، ص ۵۲۱.
۲۴. دیوان بهار، ج ۱، ۳۸۴.
۲۵. دیوان بهار، ج ۱، ص ۴۵۸.
۲۶. دیوان بهار، ج ۱، ب ۱۸، ص ۲۱۸.
۲۷. دیوان بهار، ج ۱، ب ۲، ص ۳۴۵.
۲۸. محمدتقی، بهار، ۱۳۶۶، ۱۱.
۲۹. دیوان بهار، ج ۱، ص ۶۸۴.
۳۰. همایی، جلال‌الدین، ۴۵۶، ۱۳۷۱.
۳۱. دیوان بهار، ج ۱، ب ۱۴، ص ۴۷.
۳۲. دیوان بهار، ج ۱، ص ۱۵۲.
۳۳. احمدی، علی، ۱۱۵، ۱۳۶۳.
۳۴. دیوان بهار، ج ۱، ص ۳۵۴.
۳۵. دیوان بهار، ج ۱، ص ۱۰۴.
۳۶. همایی، جلال‌الدین، ۱۳۷۱، ۴۸.
۳۷. دیوان بهار، ج ۱، ص ۴۶.
۳۸. همایی، جلال‌الدین، ۸۵، ۱۳۷۱.
۳۹. دیوان بهار، ج ۱، ص ۴۶.
۴۰. همایی، جلال‌الدین، ۱۳۷۱، ۴۵.
۴۱. دیوان بهار، ج ۱، ص ۵۴۰.
۴۲. همایی، جلال‌الدین، ۱۳۷۱، ۶۱.
۴۳. دیوان بهار، ج ۱، ص ۱۱۲.

۴۴. گرکانی، شمس‌المعالی، ۱۳۷۷، ۲۹۰.
 ۴۵. دیوان بهار، ج ۱، ص ۳۰۳.
 ۴۶. گرکانی، شمس‌المعالی، ۲۹۸، ۱۳۷۷.
 ۴۷. دیوان بهار، ج ۱، ص ۱۰۳.
 ۴۸. همایی، جلال‌الدین، ۷۸، ۱۳۷۱.
 ۴۹. دیوان بهار، ج ۱، ص ۵۸۳.
 ۵۰. همایی، جلال‌الدین، ۱۳۷۱، ۷۴.
 ۵۱. دیوان بهار، ج ۱، ص ۳۰۵.
 ۵۲. رزمجو، حسین، ۱۳۷۳، ۷۶.
 ۵۳. دیوان بهار، ج ۱، باب ۱ و ۲، ص ۳۷۴.
 ۵۴. دیوان بهار، ج ۷، ص ۳۵۷.
 ۵۵. خاتمی، احمد، ۱۳۷۴، ۷۹.
 ۵۶. دیوان بهار، ج ۱، ص ۴۵۶.
 ۵۷. عابدی، کامیار، ۱۳۷۶، ۲۹.
 ۵۸. بهار، محمدتقی، ۱۳۷۳، ۲۳.
 ۵۹. دیوان بهار، ج ۱، ص ۲۰۸.
 ۶۰. دیوان بهار، ج ۱، ص ۷۰.
 ۶۱. لغت‌نامه ده‌خدا.
 ۶۲. دیوان بهار، ج ۱، ص ۲۶۱.
 ۶۳. دیوان بهار، ج ۱، ص ۷۹.
 ۶۴. دیوان بهار، ج ۱، ص ۵۳۲.
 ۶۵. دیوان بهار، ج ۱، ص ۴۸۷.
 ۶۶. دیوان بهار، ج ۱، ص ۴۱۰.
 ۶۷. (فرهنگ واژه‌های دخیل اروپایی)
 ۶۸. دیوان بهار، ج ۱، ص ۳۸۶.
 ۶۹. دیوان بهار، ج ۱، ص ۳۹۰.
 ۷۰. دیوان بهار، ج ۱، ص ۵۷۳.
 ۷۱. فرهنگ لغات عامیانه معاصر.
 ۷۲. دیوان بهار، ج ۱، ص ۵۵۴.
 ۷۳. دیوان بهار، ج ۱، ص ۱۱۶.
 ۷۴. دیوان بهار، ج ۱، ص ۹۴.
 ۷۵. بهار، محمدتقی، ۱۳۷۳، ۳۱۹.
 ۷۶. دیوان بهار، ج ۱، ص ۵۴۸.
 ۷۷. شمیسا، سیروس، ۱۳۷۱، ۳۴۰.
 ۷۸. دیوان بهار، ج ۱، ص ۲۹۶.
 ۷۹. دیوان بهار، ج ۱، ص ۲۶۱.
 ۸۰. دیوان بهار، ج ۱، ص ۶۳.
 ۸۱. دیوان بهار، ج ۱، ص ۶۰.
 ۸۲. دیوان بهار، ج ۱، ص ۹۲.
 ۸۳. دیوان بهار، ج ۱، ص ۸۴.
 ۸۴. دیوان بهار، ج ۱، ص ۸۴.
 ۸۵. دیوان بهار، ج ۱، ص ۱۱۱.
 ۸۶. دیوان بهار، ج ۱، ص ۱۰۴.
 ۸۷. دیوان بهار، ج ۱، ص ۲۶۶.
 ۸۸. دیوان بهار، ج ۱، ص ۸۰.
 ۸۹. دیوان بهار، ج ۱، ص ۵۸۶.
 ۹۰. دیوان بهار، ج ۱، ص ۵۲.
 ۹۱. دیوان بهار، ج ۱، ص ۶۲۸.
 ۹۲. دیوان بهار، ج ۱، ص ۲۶۰.
 ۹۳. دیوان بهار، ج ۱، ص ۵۵.
 ۹۴. دیوان بهار، ج ۱، ص ۱۰۶.
 ۹۵. یاحقی، محمدجعفر، ۹۷، ۱۳۷۴.

۹۶. دیوان بهار، ج ۱، ص ۴۶.
۹۷. دیوان بهار، ج ۱، ص ۹۲.
۹۸. دیوان بهار، ج ۱، ص ۱۱۷.
۹۹. دیوان بهار، ج ۱، ص ۴۷.
۱۰۰. دیوان بهار، ج ۱، ص ۸۶.
۱۰۱. دیوان بهار، ج ۱، ص ۹۴.
۱۰۲. دیوان بهار، ج ۱، ب ۱، ص ۵۵۶.
۱۰۳. دیوان بهار، ج ۱، ب ۹، ص ۹۵.
۱۰۴. دیوان بهار، ج ۱، ص ۳۹۰.
۱۰۵. دیوان بهار، ج ۱، ص ۶۹.
۱۰۶. دیوان بهار، ج ۱، ص ۸۱.
۱۰۷. دیوان بهار، ج ۱، ص ۵۶۲.
۱۰۸. دیوان بهار، ج ۱، ص ۵۸.
۱۰۹. دیوان بهار، ج ۱، ص ۳۵۳.
۱۱۰. دیوان بهار، ج ۱، ص ۶۸.
۱۱۱. دیوان بهار، ج ۱، ص ۹۲.
۱۱۲. دیوان بهار، ج ۱، ص ۱۰۵.
۱۱۳. دیوان بهار، ج ۱، ص ۸۰.
۱۱۴. دیوان بهار، ج ۱، ص ۳۰۵.
۱۱۵. دیوان بهار، ج ۱، ص ۵۱.
۱۱۶. دیوان بهار، ج ۱، ص ۲۶۷.

کتاب‌نامه

۱. ابداع البدایع، محمدحسین شمس‌العلمای گرگانی، انتشارات احرار، تبریز، زمستان ۱۳۷۷.
۲. از گذشته ادبی (مروری بر...)، عبدالحسین زرین کوب، چاپ اول، ۱۳۷۵، انتشارات المهدی.
۳. المعجم فی معاییر اشعار العجم، محمدبن شمس غیث رازی، مدرس رضوی، ۱۳۳۸.
۴. انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، حسین رزم‌جو، چاپ دوم، ۱۳۷۲، انتشارات قدس.
۵. بلند آفتاب خراسان، محمد گلبن، ناشر رسانش، چاپ اول، مهرماه ۱۳۸۰.
۶. بهار و ادب فارسی، محمد گلبن، نوبت چاپ ۱۳۸۰، صحافی شهدای کامین شهر.
۷. بهار و موسیقی، حبیب شریفی، چاپ اول، ۱۳۸۱، انتشارات ثاقب، تهران.
۸. به یاد میهن، کامیار عابدی، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۶.
۹. پژوهشی در نثر و نظم دوره بازگشت ادبی، احمد خاتمی، چاپ اول، ۱۳۷۴، چاپ میعاد.
۱۰. پیش‌گامان نقد ادبی، محمد دهقانی، تهران، ۱۳۸۰، چاپ اول، چاپ گلرنگ.
۱۱. تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعرا بهار، ناشر انتشارات پدیده، آبان ماه ۱۳۶۶، چاپ دوم.
۱۲. تاریخ مختصر احزاب سیاسی، جلد ۲، محمد تقی بهار، چاپ دوم، ۱۳۷۵، چاپ‌خانه سپهر.
۱۳. تحول در شعر فارسی، زین‌العابدین موتمن، تهران، کتاب‌خانه طهوری، چاپ سوم، ۱۳۵۵.
۱۴. دیوان اشعار، محمدتقی بهار، به اهتمام مهرزاد بهار، ویرایش سوم، شمارگان ۳۳۰۰ نسخه، بهار ۱۳۸۰، انتشارات آستان‌قدس رضوی.
۱۵. دستور تاریخی زبان فارسی، پرویز ناتل خانلری، به کوشش عفت مستشار نیا، نوبت چاپ چهارم، ۱۳۷۸، انتشارات طوس.
۱۶. راه‌نمای نگارش و ویرایش، محمدجعفر یاحقی و محمدمهدی ناصح، انتشارات آستان‌قدس رضوی، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۴.
۱۷. سبک‌شناسی زبان و شعر فارسی، محمدتقی بهار، چاپ اول، تیراژ ۲۰۰ جلد، چاپ چاپ‌خانه امین.
۱۸. سبک‌شناسی (سه جلد)، محمدتقی بهار، چاپ ششم، ۱۳۷۳، تهران، چاپ‌خانه سپهر.
۱۹. سیری در شعر فارسی (بحثی انتقادی در...)، علی احمدی، چاپ اول، موسسه انتشارات زرین، تهران، ۱۳۶۳.
۲۰. شرح احوال و آثار بهار، عبدالحمید عرفانی، چاپ اول، شهریور ماه ۱۳۲۵.
۲۱. شعر معاصر ایران از بهار تا شهریار، حسنعلی محمدی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۹.
۲۲. شعر بی دروغ شعر بی نقاب، عبدالحسین زرین کوب، تهران، ۱۳۷۳.
۲۳. فرهنگ لغات عامیانه معاصر، محمود ثروت و رضا انزابی نژاد، چاپ‌خانه مهارت.
۲۴. فرهنگ واژه‌های دخیل اروپایی در فارسی...، رضا زمردیان، چاپ انتشارات آستان‌قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۳.

۲۵. فنون بلاغت و صنایع ادبی، جلال‌الدین همایی، چاپ هشتم، زمستان ۱۳۷۱، چاپ‌خانه بهرام.
۲۶. قرآن کریم، ناشر انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۳۶۹.
۲۷. کلیات سبک‌شناسی شعر، سیروس شمیسا، چاپ دوم، ۱۳۷۱، انتشارات فردوس.
۲۸. لغت‌نامه ده‌خدا، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، چاپ دانش‌گاه تهران، بهار ۱۳۷۳.
۲۹. مرغ سحر، خاطرات پروانه بهار، ویراستار: علی‌ده‌باشی، انتشارات شهاب، تهران، ۱۳۸۲.